

تحلیل و اسازی

نوشته

دیوید ام. بوژه

ترجمه

دکتر حسن محدثی*

چکیده

دیوید بوژه با رویکردهای مختلف، پیشاروایت را بررسی کرده است. بوژه با تأکید بر نگاه دریدا به واسازی مبنی بر اینکه واسازی یک فرمول - روش نیست بلکه یک «پدیده» است و «چیزی است که رخ می‌دهد»، از این فراتر می‌رود و واسازی را هم‌چون معرفت‌شناسی پساساختارگرایانه‌ای می‌بیند که متضمن شیوه‌هایی از خوانش و راهبرد برای ردگیری ایدئولوژی سامان دهنده حکایات و خلاصه، جهان‌سازی‌هایی است که در متن به وقوع می‌پیوندد. بدین ترتیب، در آورده بوژه از واسازی، واسازی شدن (پدیده واسازی) و واسازی کردن (تحلیل با روش واسازانه) دو فرایند هم‌زمان‌اند که در کنار هم به پیش می‌روند. در نتیجه، واسازی در کاربوژه به صورت نوعی روش تحلیل انتقادی پسامدرن در می‌آید که می‌توان با آن نشان داد که در پس انواع حکایت‌سازی‌ها کدام ایدئولوژی، جهان‌بینی، و روابط سلطه نهفته است. این روش واجد هشت مرحله یا گام است که عبارت‌اند از: جست‌وجوی دوگانگی، بازتفسیر سلسله مراتب، کشف صداها یاغی، برملا سازی سوبه دیگر حکایت، نفی پی‌رنگ، یافتن استثناء، ردگیری بین خطوط، و سامان‌دهی مجدد حکایت. از این‌رو، بوژه در عمل از تعبیر دریدایی واسازی فراتر می‌رود و خود نیز به این امر اذعان دارد: واسازی بدل می‌شود به نوعی روش تحلیل انتقادی و دیگر صرفاً پدیده یا نوعی معرفت‌شناسی نیست. روش واسازانه‌ای که بوژه با ذکر مثال مراحل آن را معرفی می‌کند برای مطالعه و تحقیق در حوزه ارتباطات و سازمان‌ها، به ویژه در مطالعه انواع حکایت‌سازی‌ها، می‌تواند به خوبی به کار بسته شود.

کلیدواژه: پیشاروایت، واسازی، روش واسازانه، واژگون‌سازی

واسازی پیشاروایت در عمل است. هرگونه حکایتی طرد می‌شود. هر حکایتی نظرگاه، جهان‌بینی، یا ایدئولوژی متمرکزی را در میان بدیل‌ها مشروعیت می‌بخشد. هیچ حکایتی به لحاظ ایدئولوژیک خنثی نیست؛ حکایت در کفی از تکه پاره‌های قطعه‌های حکایت شناور می‌شود. حکایت هرگز تنها نیست؛ حکایت معنایش را در شبکه‌ای از حکایت‌های دیگر می‌زید

* دکترای جامعه‌شناسی و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

و استنشاق می‌کند. و هر حکایتی چون در بافت‌های معنایی متغیر حکایت‌ها و حکایت‌سازی‌های جمعی چندگانه درونه‌گیر می‌شود با هر گفتنی «خودسازی می‌گردد» و ساززی هم پدیده است و هم تحلیل. پدیده است چون «وسازی حکایت» تماماً فرایندهای سازنده و سازنده‌ای است که در پیرامون ما فراوان رخ می‌دهد. تحلیل است همچنان که قصد داریم آن را نمایان سازم. از دو سطح سخن خواهم گفت: سطح کنش و سطح تحلیلی. در ارزیابی اینکه حکایت‌ها به خودی خود خود-واسازند، به دریدا تاسی خواهم جست. اما در اینکه چند گام تحلیلی را مفروض می‌گیرم از او فاصله می‌گیرم. اینها گام‌هایی هستند که من به عنوان تحلیل «وسازی حکایت» توصیف خواهم کرد. البته، واسازی من هم اینک هم برملا شده و می‌تواند واسازی شود، یعنی حاوی ردّ [یا نشان‌های] خودسازی خویش است. در اینجا به‌طور خلاصه واسازی را تعریف می‌کنم، چند گام تحلیلی را مشخص می‌سازم و مثال‌هایی می‌آورم.

واسازی چیست؟

واسازی گرایان بی‌ثباتی، حرکت‌های پیچیده، فرایندهای تغییر، و بازی تفاوت‌ها و ناهمگنی را که ثبات، وحدت، ساختار، کارکرد و انسجام خوانش‌های یک‌جانبه را می‌سازند، خاطر نشان می‌کند. ساختار، شکل، و انسجام، استعاره‌هایی ثباتی هستند که خوانندگان به روایت تحمیل می‌کنند تا آنها را به صورت شیء گون ارائه نمایند. واسازی گرایان می‌گویند که هر خوانشی اغتشاشی فعالانه و استعاره فرافکنی خواننده‌ای است که روایت - شیء را می‌سازد. ما نیازی به این نداریم که حکایت‌های مدیریت و سازمان را واسازی کنیم، چون با آنکه به نحوی آمرانه گفته می‌شوند و به نحوی منطقی روایت می‌شوند، بدون کمک تحلیل‌گر، واسازگر و بازسازگر آند. در حقیقت، صرف خوانش ما و بازگویی حکایتی مدیریتی، کنشی واسازنده‌اند.

مطالعات و بررسی‌های درخشانی در باب رابطه واسازی با نظریه انتقادی، و مطالعات پسامدرن سازمان انجام گرفته است. برای مثال، نظریه پردازان انتقادی‌ای چون آلوسون و ویلموت (۱۹۹۶) کوشیده‌اند میان واسازی و نظریه انتقادی احیاگر نقدهای مارکسیستی ایدئولوژی پیوند برقرار سازند. نظریه پردازان انتقادی، بی‌آنکه در پی ایدئولوژی باشند، نگران بودند که واسازی هم به فرمالیسمی دیگر، ضدتاریخی، و به لحاظ سیاسی محافظه‌کار، و مثل دیگر روایت‌شناسی‌ها فاقد طرح تغییر اجتماعی بدل شود. آلوسون و دیتز (۱۹۹۶) می‌خواهند مطالعات سازمان در نظریه انتقادی و نظریه پسامدرن به مثابه مکمل یکدیگر در کنار هم قوی‌تر شوند تا وقتی که از هم مجزایند. به تحلیل و سازانه کلیدوف از متن کلاسیک مارچ و سیمون، سازمان‌ها (۱۹۹۳) و واسازی مارتین (۱۹۹۰) از روایت مدیر یک اداره از حاملگی مدیر شرکت نگاه کنید.

آیا باید واسازی را تعریف کنیم؟

مارک کوری در کتاب‌اش درباره روایت پسامدرن می‌گوید: «واسازی را می‌توان همچون اصطلاحی چتر مانند به کار بست که تحت آن تغییرات بسیار مهم در روایت‌شناسی را می‌توان توصیف کرد؛ به ویژه آن تغییراتی که از تحلیل علمی محض فاصله گرفته‌اند؛ تحلیل‌هایی که

پیش از آنکه نقدهای پسا ساختارگرایانه بر مطالعات ادبی تأثیر نهند» به کار گرفته می‌شد (Currie, 1998: 3). طرح کوری ادغام روایت‌شناسی ساختارگرا و پسا ساختارگرا است، و بدین ترتیب، او واژه «روایت‌شناسی اجتماعی» را جعل کرد.

حکایت‌ها بری از ایدئولوژی نیستند، حتی روایت‌های رسمی علم که بر واقع‌گرایی، تحقیق‌پذیری، و تکرارپذیری تأکید دارند. ارزش‌های اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی خود را به روایت‌ها تحمیل می‌کنند. روایت‌ها در مطالعات سازمان و در *وال استریت ژورنال* ایدئولوژیک‌اند و به امپراتوری متشکل از رهبران، کشورها، و سازمان‌ها مشروعیت می‌بخشند اما تحریم‌های فعالان و کنشگران انتقادی و پسا مدرن در مطبوعات منتقد و شبکه جهان‌گستر (اینترنت) حکایت‌های دیگری می‌گویند. چون واسازی می‌تواند رگه‌های ایدئولوژیک را در پس خط داستانی وضع موجود برملا کند، که می‌کند، مقاومت جدی در برابر آن وجود دارد. از تعریف‌های واسازی احتراز شده است. من تعریفی را می‌پسندم که یوانه مارتین ارائه کرده است. او واسازی را چنین تعریف می‌کند:

واسازی راهبردی تحلیلی است که به نحوی نظام‌مند شیوه‌های گوناگون تفسیر یک متن را آشکار می‌سازد. و قادر است مفروضات ایدئولوژیک را برملا سازد، به نحوی که به‌ویژه علایق سرکوب شده اعضای گروه‌های محروم شده از قدرت و حاشیه‌ای را در نظر گیرد (Martin, 1990: 340).

در نظر من، واسازی معرفت‌شناسی‌ای پسا ساختارگرا است، نه فرمول-روشی با مراحل و رویه‌ها. تعریف واسازی ممکن است خلاف روح نوشته‌های دریدا باشد. در عین حال، واسازی غالباً متضمن شیوه‌هایی از خوانش است که از روایت‌هایی که مراکز مقتدر را مفروض می‌گیرند مرکز‌زدایی می‌کند یا، در غیراین صورت، نقاب از چهره چنین روایت‌هایی برمی‌دارد. «طبق نظر دریدا تمام تفکر غربی مبتنی بر فکر یک مرکز - یک منشأ، یک حقیقت، و شکل آرمانی، نقطه‌ای ثابت، محرک غیرمحرک، ذات، خدا، حضور - است که معمولاً در معنایی خاص مورد استفاده قرار می‌گیرند و کل معنا را تضمین می‌کنند» (Powell, 1997: 21). اما احتیاط اشکالی ندارد. اگر ما فقط یک مرکز را با مرکز مقتدر خودمان عوض کنیم به درون همان دام افتاده‌ایم. پس نکته، جایگزینی یک مرکز با مرکز دیگر نیست بلکه نشان دادن این است که چگونه هر مرکزی متداوماً در تغییر و فروپاشی است. هر چه یک روایت به تسلط بر یک مرکز همت گمارد، حتی روایتی که حظی از حقیقت برده باشد، بیشتر در جهت خروج از کنترل سیر می‌کند.

بدهمی‌های واسازی

ژاک دریدا (۱۹۹۹: ۶۸-۶۵) مصاحبه‌ای انجام داد که کیرنی و دولی (۱۹۹۹) آن را منتشر ساختند؛ مصاحبه‌ای که فکر می‌کنم چهار بدهمی اساسی را رفع می‌کند:

۱. آیا واسازی یک روش است؟ دریدا معتقد است که واسازی یک فلسفه یا یک روش، یا یک مرحله دوره‌بندی‌کننده یا یک لحظه نیست (۱۹۹۹: ۷۲)؛ بلکه واسازی رخ می‌دهد. واسازی چونان آنتروپی است که تماماً گرداگرد ما هست. در مطالعات سازمان، به تعبیر دریدا

(۱۹۹۹: ۷۲) تاریخی از مفاهیم وجود دارد که تغییر شکل یافته‌اند، و اساسی و نقد شده‌اند، و ارتقاء یافته‌اند. همین امر در مورد سازمان‌ها نیز صادق است: مفاهیم، نظریه‌ها، پارادایم‌ها، و روایت‌ها و اساسی شده‌اند. تغییر شکل‌ها، و اساسی، و اصلاح بخشی از فرایند سازمان‌دهنده جاری‌اند. با وجود این، من فکر می‌کنم راه‌هایی برای ردگیری تأثیر و اساسی، همان‌طور که جدول ۱ نشان می‌دهد، وجود دارد. این کار می‌باید با توجه به ناهمگنی و چندگانگی فرایندهای متنی و بینامتنی از دوگانگی به سامان‌دهی مجدد انجام گیرد. اما من به آسانی می‌پذیرم که اینها بازسازی من از دریدا است. در عین حال، همان‌طور که دریدا می‌گوید: «من راهبرد و اساسی را راهی برای فهم خرد قدرت و اینکه چه قدرت‌هایی در یک چنین بافتی می‌تواند وجود داشته باشد می‌دانم» (۱۹۹۹: ۷۴). و اساسی همچون یک راهبرد، نه یک روش، خرد قدرت فرایند متنی را ردگیری می‌کند، جنبه‌های متمرکزکننده و آشکارکننده‌اش را برملا می‌سازد؛ و جنبه‌های کمتر مشهود را آشکارتر می‌کند.

۲. آیا و اساسی مساوی تخریب است؟ دریدا (۱۹۹۹) معتقد است که و اساسی «سلبی و منفی» نیست. و اساسی چیزی است که روی می‌دهد و دال بر این نیست که ایجاد/ ساختن رخ نمی‌دهد. «من همواره تأکید داشته‌ام که و اساسی تخریب نیست، انهدام نیست، سلبی و منفی نیست» (Derrida, 1999: 77). و ادامه می‌دهد: «به محض اینکه دریابید و اساسی چیزی سلبی و منفی نیست، دیگر نمی‌توانید آن را فقط رودرروی و اساسی قرار دهید. چگونه می‌توان چیزی را بدون و اساسی بازسازی کرد؟» (۱۹۹۷: ۷۷).

۳. آیا و اساسی نسبی‌گرایی افراطی است؟ منتقدینی هستند که معتقدند تنها باید یک حقیقت وجود داشته باشد و اینکه بپذیریم همه حقایق برابر یا نسبی‌اند معنی ندارد. آنچه چنین بحثی از آن غفلت می‌کند جنبه‌های زمینه‌ای و موقعیتی شبکه‌های گفتمانی در میان نگاه‌دارندگان دواست. دریدا چنین پاسخ می‌دهد:

نسبی‌گرایی چیست؟ آیا شما نسبی‌گرا هستی فقط به خاطر اینکه مثلاً می‌گویی که دیگری دیگری است و اینکه هر دیگری‌ای غیر از دیگری است؟ اگر من بخواهم به منحصربه‌فرد بودن دیگری، منحصربه‌فرد بودن موقعیت، منحصربه‌فرد بودن زبان توجه کنم این نسبی‌گرایی است؟... نه، نسبی‌گرایی آموزه‌ای است که تاریخ خودش را دارد که در آن فقط نظرگاه‌هایی وجود دارند که واجد هیچ ضرورت مطلق، یا هیچ ارجاعی به امور مطلق نیستند. این متضاد با آن چیزی است که من دارم می‌گویم... من هرگز چنین چیزی نگفته‌ام. من تاکنون از واژه نسبی‌گرایی استفاده نکرده‌ام» (۱۹۹۹: ۷۸).

این بدان معنا نیست که «شخص می‌تواند هر چیزی بگوید» اهمیت دارد؛ بدان معنا است که محدوده‌های وضع شده اجتماعی‌ای وجود دارد و «چه چیزی را شخص می‌تواند بیان کند». حدی قضایی و سیاسی برای نسبییت نهایی وجود دارد. وظیفه نسبی‌گرایی مسلم فرض کردن این پرسش است: آیا اخلاقی در پسامدرنیسم و پسا ساختارگرایی وجود دارد؟ باومن (۱۹۹۳) بر آن است که اخلاقی پسامدرن وجود دارد. همچنان که دریدا گفته است: «من تفاوت‌ها را بیان می‌کنم اما نسبی‌گرا نیستم» (۱۹۹۹: ۷۹).

واسازی حکایت

۱. **جست‌وجوی دوگانگی.** فهرستی از تعابیر دو قطبی و دو وجهی‌هایی که در این حکایت استفاده شده‌اند بسازید. این شامل اصطلاحاتی که حتی اگر فقط یک جنبه‌شان ذکر شده باشد هم می‌شود. مثلاً در حکایت‌های سازمانی مردم‌محور یا حاکی از تسلط مردان، مردان محور و زنان دیگران حاشیه‌ای‌اند. ذکر یکی از واژه‌ها بر جفت‌اش دلالت دارد.
۲. **بازتفسیر سلسله مراتب.** یک حکایت، یک تفسیر یا سلسله مراتبی از یک رویداد از نظرگاه خاصی است. حکایت معمولاً اشکالی از تفکر سلسله مراتبی را با خود دارد. سلسله مراتب را تشریح و تفسیر کنید (مثلاً اینکه در واژه‌های دوگانه چگونه یکی بر دیگری مسلط است) به طوری که شما می‌توانید تفوق‌اش را بفهمید.
۳. **صداهای یاعی.** اقتدار تک‌صدایی را نفی کنید. مراکز روایی، حاشیه‌ای‌اند یا طرد می‌شوند. نگه‌داشتن یک مرکز انرژی زیادی می‌برد. چه صداهایی در این حکایت ابراز نشده مانده‌اند؟ کدام صداها نسبت به صداهای دیگر فرودست یا سلسله مراتبی‌اند (مثلاً چه کسی به جانبداری از درختان سخن می‌گوید؟)
۴. **سویۀ دیگر حکایت.** حکایت‌ها همیشه دو یا چند سویه دارند. سویۀ دیگر حکایت (معمولاً حاشیه‌ای شده، مکتوم، یا حتی خاموش) چیست؟ حکایت را با سرورته کردن، حاشیه را به کنترل درآوردن یا از مراحل پسین به مراحل پیشین رفتن، وارونه کنید. مثلاً مردم‌محوری‌اش را با نور تاباندن بر افراط‌گری‌اش وارونه سازید تا در بیان سویۀ دیگر زن‌محور شود، غرض جایگزین کردن یک مرکز با مرکز دیگر نیست، بلکه نشان دادن این است که چگونه هر مرکز متداولاً در تغییر و فروپاشی است.
۵. **نفی بی‌رنگ.** حکایت‌ها بی‌رنگ، متن، سناریو، نحوه اجرا و اخلاقیاتی دارند. اینها را تغییر دهید (حرکت از رماتیک به تراژیک یا از کمدی به طنز).
۶. **استثنا را بیابید.** حکایت‌ها حاوی قواعد، نحوه اجرا، و رهنمودهایی هستند. هر استثنا را به نحوی که آن را افراطی یا عیب می‌سازد بیان کنید. گه‌گاه شما باید قواعد را زیر پا بگذارید تا منطق مندرج در حکایت را دریابید.
۷. **آنچه را در بین خطوط هست ردگیری کنید.** ردگیری کنید آنچه را که گفته نشده است. علائم راهنما و هشداردهنده را ردگیری کنید. جاهای خالی را پر کنید. حکایت‌پردازان به‌طور مکرر از این جملات استفاده می‌کنند: «این قسمت از حکایت را که می‌دانید»، ردگیری کنید آنچه را که شما برای کامل ساختن اضافه می‌کنید. از چه راه دیگری می‌توان آنچه را برای کامل ساختن ضروری است اضافه کرد (مثلاً ردگیری بافت، پشت صحنه، حد واسط، بینامتن)؟
۸. **دوباره سامان بدهید.** نکته [مهم] در انجام مراحل یک تا هفت، دست‌یابی به دیدگاهی جدید است، دیدگاهی که به حکایت سامان مجددی می‌دهد؛ در ورای دوگانه‌گرایی‌هایش، صداهای طرد شده‌اش یا نظرگاه منحصر به فردش. حکایت را بازنویسی کنید به طوری که سلسله‌مراتب دوباره سامان یابد و موازنۀ تازه‌ای از دیدگاه‌ها به دست بیاید. دوباره حکایت کردن، دوگانگی‌ها و حاشیه‌ها را تغییر می‌دهد. در حکایت مجدداً سامان یافته دیگر مرکز وجود ندارد. مجدداً حکایت کنید تا کنش‌های تازه نوشته شوند.

۴. آیا متن، بیرونی هم دارد؟ دریدا اغلب به خاطر گفتن اینکه چیزی بیرون از متن وجود ندارد، مورد انتقاد قرار گرفته است؛ حرکی که انکار وجود پرندگان، درختان و هولوکاست خواهد بود. اما او چه گفته است؟ «بیرون متنی وجود ندارد» شعار اغلب بد فهمیده شده دریدا است و مطابق است با سخن کوری که «به معنی این نیست که هیچ چیزی بیرون از متن آن طور که اغلب مفسران از آن استنباط می‌کنند وجود ندارد. دقیق‌تر این است: «بیرون متنی وجود ندارد» (Currie, 1998: 45) آنچه موجب سردرگمی شده این است که دریدا به‌طور ضمنی می‌گوید که بیرون از متن متن‌های دیگر وجود دارند، اما همچنین شرایط مادی تولید متنی، و متن نشئت گرفته از شرایط مادی نیز وجود دارند (مثل کارخانه‌ها، مدارس، بمب‌ها، نسل‌کشی، و جنگ). دریدا روشن می‌سازد که «آنچه من "متن" می‌نامم متمایز از کنش یا در تقابل با کنش نیست» (۱۹۹۹: ۶۵). یک متن صفحاتی از یک کتاب نیست مفهومی بس وسیع‌تر است که سیاست و اخلاق کنش را شامل می‌شود. «تمایز بین حقیقت و واقعیت مطلقاً ابتدایی است، همچنان که تمایز بین حقیقت و صحت چنین است؛ یعنی، اینکه بگوییم چیزی حقیقی است به این معنی نیست که آنچه می‌گوییم چیزی واقعی است» (۱۹۹۹: ۱۷).

با پوزش از دریدا، می‌خواهم رئوس هشت‌گام تحلیلی برای مرکززدایی و واسازی از حکایت‌ها را شرح دهم (نک: جدول ۱).

حرکت هشتم

منتقدان واسازی در هفت تاکتیک نخست من در جدول ۱، تخریب صرف می‌بینند، اما من فکر می‌کنم این بدان خاطر است که بازی آخر، یا حرکت هشتم، را نمی‌بینند یا شاید نمی‌خواهند ببینند، زیرا که واسازی مناقشه‌برانگیز است. ساختارگرایان تهمت‌های متقابلی را در مورد سیاست راست سیاسی واسازی گرا، پل دومن، در تعقیب و آزار مخالفان در ژورنالیسم زمان جنگ همراه با ماشین تبلیغاتی نازی مطرح کرده‌اند. روزنامه‌نگاری زمان جنگ — عمدتاً در بررسی غیرخصمانه روزنامه‌ای در بلژیک که با دشمن همکاری می‌کرد — شتاب‌زده تأیید فاشیسم پنهان در روایت‌شناسی واسازی گرا تلقی گردید (Currie, 1998: 7). واکنشی راجع به این مناقشه در باب واسازی و ایدئولوژی در علم سازمان (Boje, 2000a; Weiss, 2000) وجود داشته است. دیگران گفته‌اند من دچار لغزش شده‌ام چون واسازی را خیلی آسان و بسیار دسترس‌پذیر ساختم. معدودی از دانشجویان به من گفته‌اند که واسازی تفکری سلبی است و به راه‌حل یا هیچ نوع تغییری منتهی نمی‌شود. من به این دلیل که واسازی را دسترس‌پذیر ساختم عذرخواهی نمی‌کنم و معتقدم واسازی می‌تواند به تغییر و راه‌حل منتهی شود. من معتقدم که بسیاری از منتقدین حرکت هشتم را انجام نمی‌دهند. حرکت هشتم آن‌طور که در جدول ۱ آمده است، سامان‌دهی مجدد دوگانه‌ها، صداها و ردها و سلسله مراتب در جریان ارائه جدید حکایت است. در این حکایت‌پردازی مجدد، امکان کنش جدید، امکان راهی بیرون از سلسله مراتب و سلطه وجود دارد. البته در سطح کنش، در هر صورت سامان‌دهی مجدد رخ می‌دهد، برای تحلیل آن باید به آشکار شدن‌اش توجه کرد.

روایت مراکزی می‌سازد که [آن مراکز] حاشیه‌ای می‌کند یا طرد می‌سازد. مثلاً، در یک

دیوان‌سالاری، به مردان اغلب نقش‌های مرکزی داده شده است و آنها سخن‌گویان سازمان می‌شوند، در حالی که صداهای زنان خاموش است، حتی قدرت سخن‌گویی برای همکاران را نیز ندارند (Clair, 1998). اگر ما مرکز مردانه را وارونه‌سازیم، با پرتو افکندن بر افراط‌گری‌هایش، به این منظور که بدل به مرکزی زنانه شود، خُب عادلانه و معقول خواهد بود؛ اما ناتوان از نیل به آن چیزی خواهد بود که ما در واسازی جست‌وجو می‌کنیم. یعنی یک سامان‌دهی مجدد روایت به‌طوری که مرکزی مردانه یا زنانه نداشته باشد. ما می‌توانیم همین امر را در مورد روایت‌های نژادی، قومی، و کنترل‌مدیریتی که بر روی یک عنصر در برابر دیگران متمرکز می‌شوند نیز انجام دهیم. حفظ یک مرکز نیروی عظیمی می‌برد و چون هیچ روایتی یک جزیره نیست، بلکه در زمینه پویایی از تکثر روایت‌های دیگر قرار دارد، موضع مرکزی شده، بدون هرگونه تحت فشار قرار دادن، راندن یا ویرایش ما، خود-واسازی می‌کند. معرفت‌شناسی واسازی بینامتنیت پویا، معرفت‌شناسی تغییر مداوم و خود-واسازی است.

هشت حرکت واسازنده

جست‌وجوی دوگانگی

می‌پذیریم که حکایات به شیوه‌هایی گفته شده‌اند که میل به مراکز دارند و تقابل‌های دوتایی متعددی را تکثیر می‌کنند: مردانه/زنانه، سازمان/محیط، سفید/سیاه، کمی/کیفی، مدیریت/کارگر، ثابت/موقت، پیر/جوان، و غیره. نقطه خوانش یک حکایت برای درک اصطلاحات دوگانه‌کننده‌اش دیدن بازی تفاوت‌ها است، اینکه چگونه هر اصطلاح (term) درصدد بازنمایاندن اصطلاحات بسیار متفاوت است. مثلاً در دوتایی مردانه/زنانه هم "مردانه" و "زنانه" اصطلاحاتی را پوشش می‌دهند که بازنمایاننده انواع بسیار متعدّداند. مثلاً مردان مردخو و مردان نجیب و لطیف، درست همان‌طور که انواع زنانگی وجود دارد. دریدا می‌نویسد: خوانش دیدن این است که چگونه متن (یا حکایت) خود-واسازی می‌کند، چگونه نویسنده یک حکایت سلسله مراتب اصطلاحات دوتایی خودش (سلسله مراتب دوگانه شده) را با ممتاز ساختن امر حاشیه‌ای بر امر مسلط وارونه ساخته است. مثلاً، با ممتاز ساختن یک حکایت مردانه نسبت به حکایت زنانه یا مردانگی یا زنانگی خاص نسبت به دیگران. واسازی هم، مثل ساختارگرایی و فرمالیسم، به تقابل‌های دوتایی در روایت‌گری توجه دارد اما در پی یافتن کیفیات ناپایدار دوتایی‌هاست و نه به ردپاهای ساختاری تثبیت‌کننده‌شان. خوانش واسازانه، روایت سلسله‌مراتب را در تقابل بین یک اصطلاح دوتایی تسلط‌یابنده و حاشیه‌ای شده یا تابع شده ردگیری می‌کند. روایت را با جداساختن دوگانگی‌های مسئله‌سازتر، آنجا که یک اصطلاح محوری یا ممتاز است در حالی که "دیگری" حاشیه‌ای، سرکوب، یا مطرود شده است مرور نمایید. وقتی که تنها یک اصطلاح ذکر شده است، خاموش ماندن اصطلاح مقابل‌اش را ثبت کنید. این خوانش "بین خطوط" متن است، اصطلاحی ضمنی که با غیبت‌اش آشکار و قابل دیدن می‌شود (Boje & Dennehy, 1993). به قصه‌ها نگاه کنید. به داراها و ندارها نظر بیندازید. به شعارهای تبلیغاتی توجه کنید. کجای متن تلاش دارد به شما یک بینش محوری، رؤیایی ناکجاآبادی، اسطوره پشرفت، مفهوم ذات‌گرایانه یا اصلی‌متعالی را بقبول‌آند. مثلاً همین‌حالا من دارم به شما می‌قبولانم که روایت‌ها مراکزی دارند و اینکه آن مراکز حاشیه‌ها را مخفی می‌سازند. میلز و

سامونز (۱۹۹۴) از این کار به عنوان جست‌وجوی پیش‌فرض‌ها، سکوت‌ها، طردها، حذف‌ها، جملات معترضه، و توضیحاتی که حاوی سلسله مراتب‌اند یاد می‌کند. اگر شما فقط شعارهای تبلیغاتی را بخوانید ممکن است وسوسه شوید که این فرض را بپذیرید که سفید سیاه است، دیکتاتور دموکرات است، و میهن‌پرستان افراطی فمینیست هستند. یافتن دوگانگی به معنی کنار زدن حجاب تبلیغات است که ممکن می‌سازد این "ابجاده‌ها" و اسازی شوند و این کار را بی‌آنکه جایی برای شعارهای تبلیغاتی دیگر بگذاریم انجام دهیم.

سلسله‌مراتب را باز تفسیر کنید

سلسله‌مراتب در نظام‌های ارزشی‌ای که شما سعی در تحلیل‌شان دارید به سر می‌برد. سلسله‌مراتب می‌تواند سلسله‌مراتب خشنی باشد که در آن اصطلاحی مرکزیت یافته بدل به امری واقعی و خوب شود در حالی که سرکوب‌شده یا مطرود بدل به غیرواقعی و بد شود، چیزی که به عنوان مجازات سوزانده می‌شود. یا سلسله‌مراتب می‌تواند نهان‌تر و مفروض گرفته شده‌تر باشد، استیلایی ظریف که بی‌آنکه سخنی از آن گفته شود کارش را بکند و در پس صحنه‌ها جهت دوگانگی‌های دیگر را به نحوی از انحا تغییر دهد. دوتایی‌ها در بسیاری از نظریه‌های سازمان (OT) در ایدئولوژی‌شان "مدیریت گرایانه" اند: "مردمحور"، با پیش‌فرض‌های "سفید" و "انگلو" درباره دیدگاه‌های مدیر و محق بودن در بیشتر موارد و یا عاملیت "واقعی" داشتن بیشتر با گرایش بیشتر به اقتصاد بازار آزاد. یک راه بازتفسیر سلسله‌مراتب واژگون‌سازی است. «مثلاً واژگون‌سازی تقابل دوتایی می‌تواند پدرسالاری را به نفع مادرسالاری کنار زند» (Clair, 1998: 110). همانطور که کلیر می‌گوید: این فقط جایگزین کردن یک سلسله‌مراتب با واژگونه آن است. در عین حال، واژگون‌سازی می‌تواند راه تحلیل را بگشاید و به ما اجازه دهد به گونه‌ای متفاوت بیندیشیم. چه رخ خواهد داد اگر سلسله مراتب مدیر/کار واژگون شود و کارگران اجازه یابند حکم‌رانی دموکراتیک را اعمال نمایند یا در اختیار گیرند؟ در شکل واژگونه نمی‌توان کارگران را در مورد نیاز به انگیزش به سادگی بد و تنبل تلقی نمود و در اداره کردن خودشان خیلی بی‌سواد نیستند. می‌بینید که من در واژگون‌سازی‌ام در ایدئولوژی دموکراسی کارگران خودم دست برده‌ام. در روایت‌های مارکسیستی، که در نظر من هم ترجیح دارند، واژگونه‌سازی رخ می‌دهد، نظرگاه کارگران بر نظرگاه سرمایه‌داران، عاملان و کارگزاران مدیریت برتری یافته است. در شکل واژگونه سرمایه‌داران زالوهای خون‌آشامی هستند که تا آخرین قطره خون کارگر را می‌مکند.

دریدا می‌گوید تفکر غربی این تقابل‌های دوتایی را با قرار دادن آنها در درون سلسله‌مراتب شکل می‌دهد. همیشه یافتن سلسله‌مراتب آسان نیست زیرا یک روایت ممکن است وانمود کند که فقط دارد واقعیت "حقیقی" را روایت می‌کند. یک روایت دموکراتیک یا بوم‌شناختی (به هر حال از روایت مدیریت‌گرا که بهتر است؛ شوخ‌طبع شده‌ام یا واقعاً هستم؟)، ممکن است گونه‌های دموکراتیک بودن را عرضه کند که سلسله‌مراتبی و نخبه‌گرایانه است. یک اصطلاح ممکن است گویا و صریح باشد حال آنکه دیگری غایب، خاموش یا ضمیمه اصطلاح نخستین. کارگر ممکن است در کاربرد گفتمانی منضم به مدیریت باشد و برعکس. در زبان فراتسه، منضم دو معنا دارد: افزودن به چیزی که پیش از این فی‌نفسه کامل بود، یا

کامل کردن چیزی با افزودن به آن. در مدیریت‌گرایی طبقه کارگر فاسد، لج‌باز، تنبل و غیرقابل اتکا و پرهزینه است که می‌باید تحت کنترل درآید و از شرش خلاص شد. گاهی اصطلاح حاشیه‌ای اصلاً در متن نیست، در بیان ضمنی هست، اما نیمه از دست‌رفته دوگانگی است. سلسله‌مراتب در این زنجیره دوتایی‌های ضمنی وجود دارد. مدیریت‌گرا می‌گوید: «سازمان‌ها مکان‌های بسیار خوبی می‌بودند اگر برای کارکنان نمی‌بودند.» مارکسیست می‌گوید: «سازمان‌ها مکان‌های بسیار خوبی می‌بودند اگر متعلق به مدیران نبودند.» برهان و اسازی‌گرا می‌خواهد نشان دهد که چگونه یک روایت (از جمله همین نیز) قادر است با سردادن شعارهای تبلیغی ناچیزی سبب شود شما آنچه را که او خیال قبولاندنش را به شما دارد بپذیرید — اینکه نظرش برتر از نظرهای دیگر است. تحلیل سلسله‌مراتب را از کجا آغاز کنیم؟ جایی را ردگیری کنید که زبان‌آوری مطابق انتظارات خودش رفتار نمی‌کند یا حتی خلاف آن چیزی که می‌گوید را انجام می‌دهد. نشان دهید چگونه روایت با برتری دادن به یک اصطلاح نسبت به دیگری یک سلسله‌مراتب می‌سازد. اصطلاح چپ در بسیاری از متون مربوط به کسب و کار بر اصطلاح راست سلطه دارد:

مرکزی	:	/	:	حاشیه‌ای
سازمان	:	/	:	محیط
مدیر	:	/	:	کارگر
سرمایه	:	/	:	کار
مرد	:	/	:	زن
دانشکده	:	/	:	دانشجو
ایالات متحده	:	/	:	جهان سوم
روایت	:	/	:	حکایت

صداهای یاغی

صداهایی هست که نوع معینی از گفتن حکایت آن را پوشش نمی‌دهد. مثلاً دوستم رابرت گفار پسر به بوم‌شناسی علاقه‌مند است. او حکایتی درباره کسب و کار و محیط طبیعی می‌شنود و می‌پرسد: «چه کسی از درختان و درباره درختان سخن می‌گوید؟» احتمالاً جامعه محلی است که در حکایتی درباره مأمورانی که تصمیم گرفته‌اند پایگاه جدیدی برای دور ریختن مواد زائد سمی تعیین کنند نادیده گرفته می‌شود؛ یا یک سازمان آنجا که صدای مردمی که تغییر متوجه آنها بوده بخشی از حکایت نیست حکایت را تغییر می‌دهد. در این حکایت‌ها فرصت مناسبی هست برای بازنویسی یک پادروایت که حکایت را با «صدای یاغی» می‌گوید. حکایت یاغی را پهلوی به پهلوی حکایت اصلی «سلط» گذاردن هر دو را در بافت جدیدی از معنا قرار می‌دهد. مثلاً مقاله یوانه مارتین (۱۹۹۰) حکایت گفته شده رییس یک شرکت بزرگ بین‌المللی را از دیدگاهی فمینیستی و اسازی و بازسازی می‌کند. او آنچه را حکایت می‌گوید، آنچه را نمی‌گوید و آنچه ممکن است گفته باشد را بررسی می‌کند. این حکایت را مدیرعامل شرکت برای مخاطبان یک همایش دانشگاهی گفته است:

ما زن جوانی داریم که برای راه‌اندازی یک (محصول) جدید مهم، فوق‌العاده مهم است. سه‌شنبه بعد در نخستین عرضه جهانی‌اش درباره آن صحبت خواهیم کرد. او ترتیبی داده که عمل سزارین‌اش دیروز انجام شود تا برای این رویداد آماده شود. مثل شما — ما هم اصرار داشته‌ایم که او در خانه بماند و مراسم از طریق تلویزیون مداربسته بخش شود. بنابراین ما ناچار شدیم این را با تلویزیون برای او انجام دهیم و او سه ماه در خانه اقامت می‌کند و ما داریم راه‌هایی پیدا می‌کنیم تا این خلأ [ناشی از عدم حضور او را] پرکنیم چون فکر می‌کنیم انجام این کار برای او خیلی مهم است (۱۹۹۰: ۳۳۹).

حکایت با «ما زن جوانی داریم...» شروع می‌شود به جای اینکه بگوید «زن جوانی که برای ما کار می‌کند» (۱۹۹۰: ۳۴۴). مارتین می‌گوید: «داشتن» که «حاکمی از آن است که شرکت بر کل [زندگی] زن دسترسی دارد — سلامتی‌اش و زندگی شخصی‌اش — و نیز کارش» (۱۹۹۰: ۳۴۵). قرارداد استخدام اختیار تعیین رفتار کاری را به کارفرما می‌دهد، اما زندگی شخصی و درمان پزشکی و گزینه‌های مربوط به زمان‌بندی [امور] را در اختیار کارمند می‌نهد. این حکایت حاکمی از آن است که زمان‌بندی و انتخاب عمل سزارین را که «او ترتیب داده است» به «آماده بودن» شرکت و «آغاز معرفی یک (محصول) جدید مهم» و «عرضه جهانی‌اش» مربوط بوده است. «ما تأکید داشته‌ایم که او در منزل بماند» مشخص می‌کند که شرکت (ما) مسئولیت تصمیماتی را که معمولاً مسئولیت پزشک و بیمار است — نه کارفرما — برعهده گرفته است (۱۹۹۰: ۳۴۵). «ما ناچار شدیم این را برای او با تلویزیون انجام دهیم» نشان می‌دهد که شرکت، تلویزیون مداربسته‌ای را در اتاق خواب کارمند نصب کرده است. مارتین بر آن است که کارمند کنترل‌اش را بر تصمیمات شخص‌اش در باب آنچه در اتاق خواب‌اش می‌گذرد، از دست داده است. او می‌گوید ممکن است شرکت به خلوت زن تجاوز کرده باشد یا زن از نصب تلویزیون استقبال کرده باشد. شکاف‌های حکایت خیلی خوب نشان‌دهنده وجود سلسله‌مراتب است.

صدای تسلط شرکت بر این حکایت حکم‌فرما است و انتخاب کلمه‌ها حاکمی از سطوح مختلف نارضایتی و تنش در تداخل مسائل محیط‌های کار و خانه است. بیانات گفتمانی مدیرعامل حکایت‌پرداز، همجواری مسئله‌دار زندگی کاری و خانگی را اعلام می‌دارد. بی‌ثباتی‌ای در خطوط حکایت وجود دارد که شاید ضمیر ناخودآگاه گوینده در لغزش‌های فروردی به واسطه آنها شروع به سخن گفتن می‌کند. مارتین حکایت را با یک صدای یاغی و تغییر شخصیت مؤنث به یک مرد بازنویسی می‌کند. چون مردان عمل سزارین ندارند او خط حکایت را با یک عمل جراحی مربوط به مردان بازسازی می‌کند.

ما مرد جوانی داریم که برای راه‌اندازی یک (محصول) جدید مهم، فوق‌العاده مهم است. ما سه‌شنبه بعد در نخستین عرضه جهانی‌اش درباره آن صحبت خواهیم کرد. او ترتیبی داده که عمل جراحی قلب‌اش دیروز انجام شود تا برای این رویداد آماده شود. مثل شما — ما هم اصرار داشته‌ایم که او در خانه بماند و مراسم از طریق یک تلویزیون مداربسته بخش شود. بنابراین ما ناچار شدیم این را با تلویزیون برای او انجام دهیم، و او سه ماه در خانه اقامت می‌کند و ما داریم راه‌هایی پیدا می‌کنیم تا این خلأ را پرکنیم چون فکر می‌کنیم انجام این کار برای او خیلی مهم است» (۱۹۹۰: ۳۴۶).

صدای یاغی دیگری آشکار شده است — کودک متولد نشده. در عمل جراحی قلب، فقط زندگی مرد است که با تغییر زمان‌بندی عمل جراحی به مخاطره می‌افتد. «حکایت سزارین می‌گوید که مادر کودک‌اش را به خطر انداخته است یا دست‌کم زمان تولدش را برای هماهنگی با برنامه معرفی محصول تغییر داده است» (Martin, 1990: 347).

سویه دیگر حکایت

واژگون‌سازی سلسله‌مراتب یک مرکز را جایگزین مرکزی دیگر می‌کند. در عین حال، راه مفیدی است برای ردگیری تفاوت‌ها. باز هم شما می‌توانید رابطه سلسله‌مراتبی بین دو اصطلاح را بیان کنید، می‌توانید بازی تفاوت گونه‌های متفاوت در هر اصطلاح را توصیف نمایید. در اینجا فرض بر این است که تنوعات ظریف و پیچیده‌ای در هر یک از اصطلاحات دوگانگی وجود دارد؛ مثلاً مدیران نیز کارمند هستند، استادان نیز مدیر‌اند، و دانشجویان نیز چشمان اداره‌اند. به همین ترتیب، یک دیوان‌سالاری می‌تواند آشکال متعددی به خود بگیرد: فاسد، تشریفاتی، حامی ضعیف، فرایندهای قابل پیش‌بینی، فرایندهای مقرر، محدودیت قدرت سوءاستفاده‌کننده. واژگون کردن به معنی نظر کردن به شیوه‌هایی است که در آن اصطلاح دیگر گاهی و به شیوه‌هایی دیگر اصطلاح مسلط‌تر می‌شود. مثلاً مهندسی مجدد، تقسیم کار آدم اسمیت یا دیوان‌سالاری ماکس وبر را "می‌شکند" و "خرد می‌کند"، اما مهندسی مجدد همچنین دیوان‌سالاری، تقسیم‌کار، و فرایندهای سایر مکانیک پدید می‌آورد و اینجا و آنجا، انعطاف را که به آن غره است نابود می‌کند.

سلسله‌مراتب اصلی بین اصطلاح مرکزی و حاشیه‌ای دوگانگی را با فهرست کردن تنوعات و تفاوت‌های ظریف و جلوه‌های هر اصطلاح واژگون کنید. مثلاً نشان دهید چگونه اصطلاح مسلط مورد مخصوصی از اصطلاح حاشیه‌ای است و برعکس. بوژه و دنهی (۱۹۹۳) آن را "صداهای یاغی" نام نهادند: صدابخشی به دیدگاه‌های حاشیه‌ای. این شما را به دیدن موارد نقض یا واژگونه‌ها در سلسله‌مراتب مسلط رهنمون می‌شود. شما معمولاً می‌توانید نشان دهید که چگونه روایت مرکزگرای نویسنده خود را واسازی می‌کند. نویسنده سرنخ‌ها و ردپاهایی از سلسله‌مراتب و موارد نقض یا واژگونه‌های خود را پدید می‌آورد. مثل دیدن رد یک هواپیما در رد دودی است که از خود به جای گذاشته، اما دیدن یک هواپیما نیست. مثلاً اگر شما به متون مدیریت با منطق نرینه‌مدار (phallogocentric) (اندام مردانه + منطق) نظر کنید، بسیاری از کیفیت‌های ترجیح داده شده یک رهبر همچون اجتماعی بودن، گروه‌مدار بودن، پرورش‌دهنده و حساس بودن در مقام یک رابط، ویژگی‌های آرمانی‌ای هستند که معمولاً مرادف جنس مؤنث‌اند. جدا کردن آرمان‌ها نقطه‌ای از این مرحله تحلیل است. در مورد نقض یا واژگونه، زن به‌مثابه ضمیمه ضمنی به تسلط بر مرد می‌آغازد. در این مرحله، ما فقط یک رابطه مسلط را با متضادش جایگزین کرده‌ایم. این می‌تواند به معنی جان‌شین ساختن یک مجموعه پیش‌فرض‌های فمینیستی، غیرسفیدپوستانه، غیراروپایی یا غیرمدیریت‌گرا برای سلسله‌مراتب در متن باشد. کارهای دیگر هم می‌توان کرد.

پی‌رنگ را نفی کنید

حکایات پی‌رنگ‌ها، نسخه‌ها، سناریوها، دستورالعمل و اخلاقیاتی دارند. با آنکه در پیش‌روایت پی‌رنگ‌ها با هم سازگار نیستند، عدم توافقی بر سر آنکه کدام پی‌رنگ اولویت دارد وجود دارد. پی‌رنگ‌ها همچنین نظریه‌ای در باب علیت را منتقل می‌کنند: اینکه چه کسی با چه چیزی سبب وقوع یک رویداد شده است و چه رویدادهایی ارتباط درونی با هم دارند. پی‌رنگ‌های شناخته شده از زمان افلاطون به این سو عبارت‌اند از: رمانتیک، تراژیک، کمدی و طنز. بسیاری از روایت‌هایی که در متون درسی [حوزه] مدیریت و سازمان مطالعه کرده‌ام پی‌رنگی رمانتیک دارند که نفی نشده‌اند. مدیرعامل همیشه قهرمان است، شرکت "فورچون ۵۰۰" همواره در حال "پیشرفت" است تا مشاغل مطمئن ایجاد و محیط‌زیست را پاک کند. در عین حال، در مطبوعات منتقد، حکایاتی درباره همین مدیرعامل و شرکت‌ها هست که آن‌قدرها هم رمانتیک نیستند. واقع، شما می‌توانید حکایاتی کاملاً تراژیک درباره بسیاری (اگر نه همه) پیدا کنید که از تراژدی در کار و محیط سخن می‌گویند. و شما در دونس بوری و دیگر حکایات کارتون‌های گه‌گاه کمدی و طنز می‌یابید. پی‌رنگ حکایت همچنین نسخه‌ای است برای اینکه چگونه رفتار کنید، سناریویی است که می‌گوید چه چیزی به دنبال چه می‌آید، و اغلب، حکایات با یک ادعای اخلاقی بدیهی پایان می‌یابد. این پی‌رنگ‌ها، نسخه‌ها، سناریوها، دستورالعمل‌ها و اخلاقیات را برای برجسته ساختن تدابیر مرکزی‌ساز تغییر دهید. این کار را می‌توان با ردگیری پی‌رنگ حکایت با پی‌رنگ‌های متفاوت در حکایت‌های دیگر انجام داد. ردگیری یک حکایت در بافت درون حکایتی‌اش (در درون تامل‌های بسیاری از حکایت‌های از پیش روایت‌شده و پیش‌روایت‌ها) نیز خوانشی سیاسی از متن را در رابطه بینامتنی با دیگر متون طلب می‌کند. چگونه یک حکایت بافت پیش‌روایت‌های دیگر را مرجع قرار می‌دهد و به خود-تخریبی یک معنا در نسج یا در شبکه‌ای از حکایت‌های معانی دیگر می‌انجامد؟

استثناء را بیابید

استثناء چیست که قاعده را نقض می‌کند و با دستورالعمل یا اخلاقیات حکایت همساز نیست و به نحوی از محدودیت‌های اصول مبنایی می‌گریزد؟ نکته بامزه در مورد یک قاعده این است که همواره استثناهایی وجود دارند. این استثناءها می‌توانند در بافت موقعیت حکایت‌شده جای داده شوند، یعنی در ناحیه بینامتنی حکایت‌های دیگر. حکایت‌های دیگری در مورد قاعده‌ای که تمرکز یافته و عرضه شده وجود دارند و اینها می‌توانند حکایاتی باشند که قاعده‌ای نمی‌پذیرند. چون قواعد و آنچه آنها تظاهر به "تثبیت‌اش" می‌کنند همواره در جریان و در حال تغییر هستند، استثناءها در همه حال ظاهر می‌شوند. قاعده را به شیوه‌ای بیان کنید که افراطی یا عبث به نظر برسد، یا فقط برخی از شیوه‌هایی را خاطرنشان سازید که با تغییرات در بافت، خود-وسازی‌کننده است. قاعده‌ای همچون اینکه «شما نمی‌توانید آن را تغییر دهید»، یا «در این مورد هیچ کاری نمی‌توانید انجام دهید»؛ [یا] [مر] دان فقط این جور می‌اند» می‌تواند تغییر داده شود (Clair, 1998: 18) زیرا قواعد ایجادهای سیاسی (political constructions) هستند که به شینیت یافتن سلسله‌مراتب مدد می‌رساند (Mumby, 1987). کلیر (۱۹۹۸) می‌گوید که چنین قواعدی به خاموش ساختن حکایات مربوط به آزار و اذیای جنسی، حفظ آنها به‌عنوان بخشی از حوزه

خصوصی که «ما درباره آن چیزی نمی‌گوییم» یا به‌کار گرفته شدن برای انکار تجربه شخصی به نفع روایت‌هایی که به قواعد دیوان‌سالارانه تاسی می‌جویند، مدد می‌رساند. مثلاً در «دیوان سالارانه کردن آزار و ایدای جنسی» قواعد این است که آزار و ایذا «آزار» نیست مگر آنکه «نه بگویید»، «سابقه» هر اتفاق را «ثبت کنید» و «آن را» به مجاری مربوط «گزارش کنید». وقتی از قواعد پیروی کنیم، مثلاً در دانشگاه‌ها چه رخ می‌دهد؟ عجیب این است که به نظر می‌رسد «گزارش کنید» برای اغلب دانشگاه‌ها پایان حکایت باشد. مبادله کامل شده است» (Clair, 1998: 18). طرفه اینکه هر سه قاعده در جهت «دیوان‌سالارانه کردن، کالایی کردن، و خصوصی کردن آزار و ایدای جنسی عمل می‌کند». اگر ما قواعد را انکار کنیم، برخی از عقاید قالبی جالب را نشان می‌دهیم. مثلاً «ضرورت مستندسازی این عقیده قالبی را تداوم می‌بخشد که زنان فاقد اعتبارند؛ که آزار و ایدای جنسی بدون گواه، زمان، تاریخ، و غیره نیز فاقد اعتبار است؛ و اینکه رمزگان مکتوب (مثل مستندسازی) واقعیت کاذبی را پدید می‌آورد که در مورد آن اقدام شده است» (Clair, 1998: 119).

بین خطوط را بیان کنید

آنچه گفته نشده را ردگیری کنید. خطوط بین حکایت را بخوانید. آنچه به صورت علائم آمده و آنجا که افراد از طریق خاموش ماندن مقاومت می‌کنند را ردگیری کنید. همان‌طور که ردگیری می‌کنید فضای خالی را پر کنید. حکایت‌پردازان به‌طور مکرر از این جمله استفاده می‌کنند که «شما این بخش حکایت را می‌دانید». وقتی که می‌خوانید «شما می‌دانید» با چه چیزی جای خالی حکایت را پر می‌کنید؟ با چه راه‌های بدیلی می‌توانید آن را پر کنید (مثلاً زمینه، پشت صحنه، و بینابین را پیدا کنید)؟ یک پرسش در باب ردگیری نظام‌مند این است که چگونه حکایت شما را به وام گرفتن از میراث حکایت دیگر تشویق می‌کند. برخی از حکایات تجربه‌های زندگی خودتان هستند. برخی دیگر حکایاتی‌اند که این حکایت‌هایی که شما خوانده‌اید به آنها ارجاع می‌دهند. هر حکایتی حکایت‌های دیگر را می‌نویسد. هر حکایتی به لحاظ بینامتنی با حکایت دیگر مرتبط است. هر حکایت کوتاهی که برای گروه کوچکی از مردم گفته شده است می‌تواند با هم پدیدآورندگان حکایت (گویندگان و یا هم‌گویندگان، و با هم شنوندگان) را برای فراخوانی یک خط حکایتی وسیع‌تر با هم هماهنگ سازد. وقتی حکایتی را به افرادی می‌گوییم که روایت بلندتر آن را می‌دانند گاه جزئیات را می‌اندازیم و تنها چند سرخط رمزی را باز می‌گوییم. اما این خطوط خلاصه شده به خطوطی اشاره می‌کنند که گفته نشده‌اند؛ خطوطی که باید آنها را به تصور درآوریم. آنها ردپای خطوط مابین خطوط حکایت‌اند. دریدا در گراماتولوژی این بحث را به صورت زیر بیان می‌کند:

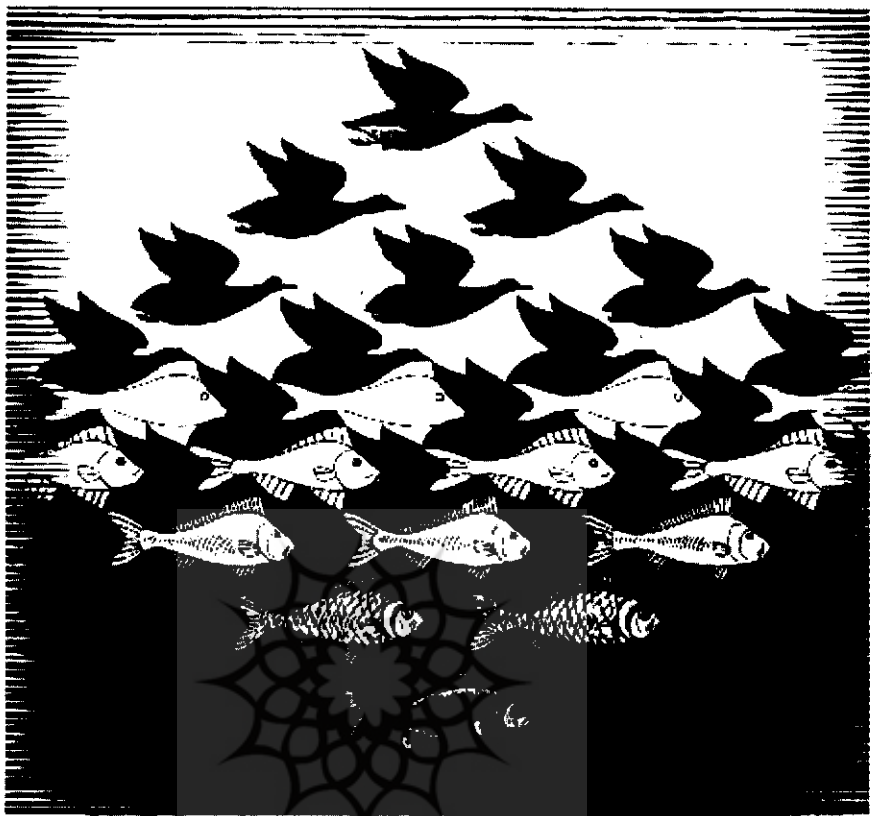
این ردپا گشایش نخستین بیرونه‌گی به‌طور کلی است، رابطه‌ی معمایی موجود زنده با غیرآش و رابطه‌ی یک درونی با یک بیرونی؛ فاصله‌گذاری، بیرونی، بیرونه‌گی «قضایی» و «عینسی» که ما معتقدیم به عنوان چیزی آشنا در جهان همچون خود آشنایی می‌شناسیم آش، بدون گرام [حرف یا واحد نوشتاری]، بدون تفاوت به مثابه‌ی زمانمندسازی، بدون عدم حضور دیگری، که در معنای حال حاضر نگاشته و حک شده است، بدون ارتباط با مرگ به مثابه ساختار ملموس زبان حاضر که در آن زنده است، ظاهر نمی‌شود... حضور - عدم حضور ردپا... (1976, 41-3)

استیلا (رضایت انفعالی، پذیرفته شده، و خودانگیخته) و اجبار (زور) راه‌هایی برای سازمان دادن خاموشی، راه‌هایی برای کنترل گروه‌های مسلط بر دیگران‌اند: «گروه‌های خاموش‌کننده مردم کثیری از اشکال را به خدمت می‌گیرند... خاموشی ممکن است از طریق اجبار یا از طریق استیلا به دست می‌آید» (Clair, 1998: 67). یک مدیرعامل جنجالی می‌تواند هر کس دیگری را خاموش سازد؛ جلسه‌ای که بدون هیچ مجاللی برای پرسش آغاز شده است راهی است برای خاموش ساختن. اما خاموش ماندن نیز راهی است، شاید تنها راه، برای بیان مقاومت خواهش خاموشی بین خطوط. راهی است برای واسازی نیروهایی که سرکوب می‌کنند.

سامان‌دهی مجدد

هفت مرحله نخست به ما اجازه می‌دهد به این نقطه برسیم. وظیفه سامان‌دهی مجدد، تغییر سلطه سلسله‌مراتب دوگانگی در حکایت است. این زمانی است که روایت را دوباره روایت می‌کنیم. نشان دهید چگونه روایت می‌تواند بازی آزاد تقابل‌های دوتایی در ورای سلسله‌مراتب بشود یا [اصلاً] گه‌گاه چنین هست. دست‌کم، دوخوانش از دوتایی (یکی واژگون شده) می‌تواند در بی‌تصمیمی منطق دوگانه معلق شود. وقتی هیچ پیکره‌بندی مرکزی وجود ندارد، متن غیرسلسله‌مراتبی است؛ دومعنایی است. مسئله این است که چگونه این کار انجام گیرد بدون اینکه یک مرکز را به جای مرکز دیگر قرار دهیم (یک سلسله‌مراتب به جای دیگری). خیلی خوب نیست که یک سلسله‌مراتب مردانه را با یک سلسله‌مراتب زنانه یا یک سلسله‌مراتب نژادپرستانه را با یک سلسله‌مراتب نژادپرستانه دیگر جایگزین کنیم. رفتار کردن در قالب یک پراکسیس جدید، شبیه چیست. الگوی جدیدی از رفتار بدون سلسله‌مراتب؟ بوژه و دنهی (۱۹۹۳) این را نوشتن پی‌رنگ حکایتی جدیدی یا حکایت‌پردازی مجدد ورای سلسله‌مراتب غالب می‌نامند. سامان‌دهی مجدد متن چیزی است که میلز و سایمونز (۱۹۹۴) از آن به عنوان «بازنویسی متن برای خلق "پراکسیس" جدید نام می‌برند. پراکسیس به معنی تجربه کردن و آزمودن کنش‌ها و روابط جدید است. حاصل چه تواند بود؟ روایت جدیدی که شما پدید آورده‌اید می‌تواند موضوع واسازی دیگر، کاوش دیگری در باب دوتایی، سلسله‌مراتب، واژگون‌سازی و سامان‌دهی مجدد باشد.

باربارا تزارنیاوسکا (۱۹۹۹) درباره هنر ماورتنیس کورنلیس اش (۱۸۹۸-۱۹۷۲) در تفسیری نوشت و خاطر نشان کرد که بسیاری از نظریه‌های مدیریت و سازمان بر سطح آب تمرکز می‌کنند و فقط قوهای سیاه را می‌بینند، در حالی که ما واسازی‌گرایان بر ژرفای آب تمرکز می‌کنیم و ماهی می‌بینیم. فکر واسازی دیدن هر دو تصویر و دوگونه دیدن است. شکل ۱ مراد ما از واسازی می‌رساند. واسازی نظر کردن به زیر سطح حکایت است.



منبع: آثار ام.سی. اش، کوردون آرت، با آرن، هلند.

مثال: واسازی دوگانه سرمایه / کار

ژاک دریدا به مارکسیسم توجه کرده است. دریدا در سخنرانی اش تحت عنوان "اشباح مارکس" (۱۹۹۴) اصطلاح فلسفی "وجودشناسی" (انتولوژی) را با مطرح کردن اصطلاح "شبح مکان‌شناسی" (هانتولوژی) به بازی می‌گیرد. وجودشناسی به "بودن در جهان" نظر دارد، در حالی که شبح مکان‌شناسی به فضای بین بودن و نبودن، جای ارواح و اشباح نظر دارد. دریدا در پرداختن به مارکس قادر است به ورای دوگانگی سرمایه/کار حرکت کند و به منطقه بینابینی در شبح مکان‌شناسی مارکسیسم نظر کند.

در مانیفست کمونیست (۱۸۴۸)، مارکس از کلمه "شبح" استفاده کرد. «شبحی در حال تسخیر اروپا است، شبح کمونیسم». قدرت‌های اروپایی درصدداند این شبح را دفع کنند یا دور سازند. بعد از سقوط دیوار برلین، بسیاری پذیرفتند که به‌راستی مارکسیسم مرده است و اینکه سرمایه‌داری انحصاری پیروز شده است. اما، با نظریه فرایند کار و نومارکسیسم، روح

مارکسیسم در حال تسخیر سرمایه‌داری است. براورمن (۱۹۷۴) دوگانگی عامی را بازمی‌شناسد که در جدول ۱ آن را شرح داده‌ایم.

دوگانگی‌ها را بیابید

براورمن می‌گوید که سرمایه و کار دوگانگی عظیمی را می‌سازند (۱۹۷۴: ۳۷۷). براورمن مدیران را در حکم عاملانی می‌بیند که در عین اینکه در "انقیاد و سرکوبی" که مشخصه زندگی کارگران است، سهیم‌اند (۱۹۷۴: ۴۱۸)، مواضع دارای مزیت نسبی را اشغال کرده‌اند. همچون عاملان سرمایه، مدیران اجیر شده‌اند تا ارزش اضافی را از کارگر بگیرند. مدیران، فرایند کار را با پیشینه‌سازی سود سرمایه‌دار و انباشت کنترل می‌کنند، بیش از آنکه خود-تعیین‌گری، مهارت، و وضع دستمزد کارگران را بهبود بخشند. دوگانگی در اینجا سرمایه/کار است.

سلسله‌مراتب را صراحت ببخشید

سرمایه بر کار مسلط است، یا آن‌طور که براورمن بیان می‌کند: «سرمایه کار است» (۱۹۷۴). این بدان معنا است که کارگر ارزش اضافی تولید می‌کند (در مقابل ارزش دستمزد) که به سود بدل می‌گردد. سلسله‌مراتب را توضیح دهید: سرمایه، کار را در عمل انباشت حریصانه هرچه بیشتر سرمایه به تصرف در می‌آورد (شناخت کارگر شناختی نظام‌مند می‌شود)، همچنان که کارگر در درون فقر و وابستگی له می‌شود هرچه بیشتر خودکاری (اتوماسیون) جای کارگر را می‌گیرد کارگر هر چه بیشتر حاشیه‌ای‌تر می‌شود، فاقد مهارت می‌شود و جای خود را به کارگر ارزان قیمت‌تر می‌دهد (کارگر کشاورزی و زنان استخدام شده با دستمزد پایین‌تر). اینجا است که نظریه فرایند کار (پرسی که از شما پرسیدم) اجمالاً پرورده می‌شود.

● سرمایه با ماشینی شدن و خودکاری (اتوماسیون) تسلط‌اش را بر شماری از کارگران در یک صنعت معین در حداقلی حفظ می‌کند (۱۹۷۴: ۳۸۱). ماشینی شدن مشاغل، جمعیتی اضافی پدید می‌آورد (جمعیت بیکار، نیمه بیکار، یا بزرگسالان تا حدی شاغل به کار) که مزد کار را پایین می‌آورد (۱۹۷۴: ۳۸۲-۳).

● مارکس می‌گوید سرمایه "خود را دیوانه‌وار به بخش‌های قدیمی تولید تحمیل می‌کند... دگرگشت بخشی از جمعیت کارگر به کارگران بیکار یا پاره وقت (مارکس، نقل شده در Braverman, 1974: 383) هدف سیستم ماشینی افزودن شمار کارگران متصل به آن نیست، بلکه کاستن از آن است» (۱۹۷۴: ۳۸۴-۵).

● نژاد نقش ایفا می‌کند، همچنان در کشورها و جمعیت‌های سیاه، اسپانیایی، و آسیایی به ذخایر کارگر با دستمزد ناچیز بدل می‌شوند (۱۹۷۴: ۳۸۴).

● جنسیت نقش ایفا می‌کند، همچنان که زنان به سمت مشاغل با دستمزد بسیار پایین هدایت می‌شوند تا ذخیره نژادی کار را تکمیل کنند.

● ارتش ذخیره صنعتی سه بخش دارد:

۱. کارمندان غیر ثابت که از شغلی به شغل دیگر می‌روند.
۲. کارگران ناپیدا که در نواحی کشاورزی یافت می‌شوند (نظیر مستخدمان "نایک" در چین، ویتنام، و اندونزی) و

۳. مازاد کارگران را کد که دیگر نمی‌توانند کار پیدا کنند و همچون بینوایان می‌زینند (۱۹۷۴): ۳۸۶۷). اولی و دومی نیمه پنهان جمعیت‌اند که در آمارهای بیکاری نشان داده نمی‌شوند. مردان، به‌ویژه مردان سیاه در ایالات متحده، بیش و بیشتر به بخش راکد منتقل شده‌اند، در حالی که زنان با دستمزد پایین و زنان مهاجرت داده شده افزایش یافته‌اند (۱۹۷۴: ۳-۳۹۱).
- ثروت که افزایش می‌یابد، ارتش ذخیره صنعتی نیز افزایش می‌یابد، همان‌طور که زجر و فلاکت کار افزایش می‌یابد (۱۹۷۴: ۳۹۶). این قانون عمومی مطلق انباشت سرمایه‌دارانه است. (۱۹۷۴: ۳۸۸-۹) سرمایه که افزایش می‌یابد، فلاکت نیز افزایش می‌یابد.
 - با تقسیم فنی کار و کنترل سلسله‌مراتبی، فرایند کار می‌تواند "عقلانی شود" (۱۹۷۴: ۴۰۸).
 - بخش خدمات مشاغل با دستمزد پایین به نسبت ارتش ذخیره صنعتی گسترش می‌یابد.
 - نهایتاً مراتب مدیریت دفتری و میانی نیز در معرض همین روندها قرار گرفته‌اند.

در مجموع، این نظریه فرایند کار است - حرکت انبوه افراد با پرداخت بالاتر و مردان بسیار ماهر به درون ارتش ذخیره صنعتی - در حالی که حاکمان صنعت هر چه بیشتر حق سود و سهام خود را می‌گیرند. با فن‌آوری اطلاعات بیشتر کاهش رتبه و سود مدیریت میانی ادامه می‌یابد.

دوگانگی را واژگون کنید

براورمن دوگانگی خودش را واسازی می‌کند. او خاطر نشان می‌کند که "کار سرمایه است" (۱۹۷۴: ۳۷۷). سرمایه برای به دست آوردن مازاد سرمایه‌اش به کار وابسته است. نه فقط کارگران، بلکه مدیران (به‌ویژه مدیران میانی) در انقیاد و سرکوب شده‌اند. واژگونه دیگر: ماکس ویر می‌گوید که کارآفرین منفرد در حقیقت یک سرمایه‌دار است. سرمایه‌دار در ساختن کسب و کار بین پذیرش ساختاری فئودال و ساختاری دیوان‌سالارانه انتخاب می‌کند. سرمایه در سوئیة کژکارکردی دیوان‌سالاری، دستمزد بخورونمیر کارگر را پرداخت می‌کند؛ کارگر غیرماهر را جایگزین کارگر ماهر می‌کند؛ افراد را در سلسله‌مراتبی از درجات و کارکردهای تخصصی قرار می‌دهد - و اضافه‌کاری، دستمزدها را زیرخط فقر می‌آورد. مارکس درباره نیاز به دفع مارکسیسم از سرمایه‌داری نوشت. این می‌تواند ناتوانی غربی ما برای توجه کردن به بیکاری، بی‌خانمانی، کار کودکان، نژادپرستی، مهارت‌زدایی، تبعیض جنسی، و وخامت محیط‌زیست به منزله هزینه کسب و کار باشد که به سمت پرداخت‌کنندگان مالیات تغییر جهت می‌دهد. شیخ مارکسیسم از سرکوب تمامیت‌خواهانه که با دیوار برلین سقوط کرده است (ما امیدواریم این‌گونه باشد) فراتر می‌رود. دریدا واسازی را به منزله شکل ریشه‌ای‌تر مارکسیسم می‌بیند. واژگون کردن دوگانگی، کار را مهم‌تر از سرمایه می‌سازد. در نظام‌های کار و کسبی نظیر زندان‌ها و کارگاه‌های تحت تملک کارگران کار سرمایه است. همچنین، بنگاه‌هایی همچون بادی شاپ، بن و جری، تامز ماین و غیره وجود دارند که مسئولیت اجتماعی و محیطی را بر حرص و طمع مدیرعامل مقدم می‌دارند.

دوگانگی را دوباره سامان دهید

در سامان‌دهی مجدد ما زمینه بزرگ‌تر را که در آن سرمایه و کار در اقتصاد جهانی اثر متقابل دارند، مدنظر قرار می‌دهیم. مثال‌هایی از حرص و طمع و فقدان حرص و طمع در شکل‌گیری

کسب و کار وجود دارد. کار می‌تواند در مقابل شکل حریصانه سرمایه‌داری مقاومت کند و مقاومت می‌کند. سرمایه به کار وابسته است و، بنابراین، کار می‌تواند در جهت خلاف تخریب انسانی و بوم‌شناختی، رادیکال و دموکراتیک باشد (Alvesion & Willmott, 1996). سامان‌دهی مجدد در نظر می‌گیرد که چگونه مدیران فریفته می‌شوند و تشویق می‌شوند که ارزش‌ها و اخلاق شخصی‌شان را مسکوت بگذارند و در عین حال، راهبردهای پیشینه‌سازی ارزش اضافه را دنبال کنند.

مثلاً مدیران با پاداش‌های سنگین، سهم بری از سود، ترفندهای مربوط به موجودی اغوا و کنترل می‌شوند تا ارزش اضافه را از کارگر بیرون بکشند. هم مدیران و هم کارگران در نوعی انحصار سازوکارهای انضباطی و سراسرینانه گرفتار آمده‌اند (Foucault, 1979) مدیران ارشد با هدف پیشینه کردن سود بیش از بقیه ترفیع می‌گیرند (از دستور سرمایه به زیان نیروی کار پیروی می‌کنند). اما آیا کار مدیریتی کلاً به دست سرمایه ساختار می‌یابد؟ مدیر گفتاری دربارهٔ سود صرف را می‌گوید، اما او در گفتار خانواده و اجتماع نیز درگیر است. کار اعتراض می‌کند و تسلیم می‌شود، طغیان می‌کند یا در درون این نظام ادغام می‌شود (Braverman, 1974: 378) که این نظام، را متقدم بر افراد قرار می‌دهد.

حرکت کردن ورای دوگانگی توجه به این امر است که کار می‌تواند در موفقیت شرکت نفع داشته باشد و این مدیریت می‌تواند کثرت فردیت‌ها را تجربه کند - که فقط یکی از آنان کارگزار پیشینه‌کنندهٔ مازاد سرمایه باشد. این [نکته] مورد توجه ماری پارکر فولت (۱۹۴۱) بود، استخدام کارگران تربیت شده در اقتصاد بنگاه، در بازار و صنعت بنگاه. بدین صورت، دموکراسی کارگران می‌تواند ممکن باشد.

با این همه، تصادفی نیست که مدیران موضعی ممتاز و متفاوت با کارگران دارند. و تصادفی نیست که کارگران در ادارهٔ شرکت دخالت نمی‌کنند و از شناخت زمینه و شرایط کسب و کار دور می‌مانند. تقسیم اجتماعی کار است که به مدیران اجازه می‌دهد در مقام عاملان متعهد به سرمایه، به کارشان ادامه دهند. اما در سامان‌دهی مجدد، من گفته‌ام که نه کارگر و نه مدیر خیلی یک دست نیستند، به همان سان که از توصیف فرایندکار دفاع شده است. ما می‌توانیم به صورت دقیق‌تری بررسی کنیم که چگونه سرمایه‌مدیرانی را می‌پروراند که نقش مجریان‌اش را ایفا کنند و چگونه مدیران در برابر این نقش مقاومت می‌کنند.

ارزش بررسی کردن نظریهٔ فرایند کار در توجه به این است که چگونه هوسبازی‌های تازه (نظیر مفهوم گروه، مدیریت کیفیت فراگیر (TQM) مهندسی مجدد کردن، و شبکه‌سازی مقاطعه‌کار جزء) فقط گرگ قدیمی را در لباس اخیراً مدشدهٔ گوسفند به عرضه می‌گذارد. رویه‌های جدید مدیریتی بیشتر تأییدکنندهٔ کارگران می‌شود. اما می‌توان نوعی تغییر چهرهٔ جدید برای فرایند کار و استخراج ارزش اضافه را دید. کار گروهی، تأخیر کردن، برنامه‌های کیفیت راه‌هایی هستند که «کارگران منافع‌شان را با منافع سرمایه یکسان بدانند» (Lucio & Stewart, 1997). مثلاً کار گروهی وفاداری‌های جمعی را بر مبنای رقابت درونی گروه می‌سازد به نحوی که کار (کارگران همان کاری که تحت نظر ناظران انجام می‌دانند انجام می‌دهند)، فشار، آسیب‌دیدگی، و نظارت‌گری خودکار (از جمله خود نظارت‌گری) را تشدید می‌کند.

دریدا در مارکس تاریخ اروپا را به منزله رشته‌ای یا موزه‌ای از اشباح می‌بیند که روح انقلاب را مجسم می‌سازد. مسئله‌ای که دریدا در بازسامان‌دهی مارکسیسم مطرح می‌کند، توجه کردن به وجودشناسی انقلاب کارگران فقیر مارکس در زمینه تاریخی انقلاب‌های کارگری (اشباح دیگر) است. در نظر مارکس ارزش استفاده یک محصول، هستی واقعی آن است، «واقعیت‌دانی مفت و مجانی» وجودشناختی‌اش (Powell, 1995). وقتی محصولی فروخته شد، بدل به کالا می‌شود و یک شیخ، یک (هیچ) چیز- ارزش مبادله محصول را مسخر می‌سازد. مثلاً ارزش استفاده «کفش نایک» در تفکر مارکسیستی چند سنت ارزشمندتر از مواد اولیه ساخت آن است، در حالی که ارزش بازاری کفش نایک نسبت به کفش‌های ورزشی ۸۰ تا ۱۸۰ دلار «در شهرک نایک» است. دریدا مفهوم مارکس از ارزش استفاده را زیر سؤال می‌برد. «آیا ارزش استفاده واقعاً» به صورت مبنایی، از نظر وجودشناختی قبل از همه است» (Powell, 1995: 140).

ارزش‌های کالا و مبادله، کفش نایک و کفش کسانی را پیشاپیش تسخیر می‌کند. «شیخ مکان‌شناسی» همیشه پیشاپیش وجودشناسی‌ای تسخیر شده خواهد داشت» (146). دریدا خاطر نشان می‌کند که شما نمی‌توانید از تفاوت بین ارزش استفاده و ارزش مبادله سخن بگویید. دریدا در سامان‌دهی مجددش می‌گوید که مارکس می‌توانست اجازه دهد که سرمایه‌داری سخن بگوید و گفت‌وگو با آن را آغاز کند. وقتی ما کار را همچون سرمایه و سرمایه را همچون کار می‌بینیم، می‌بینیم که هر یک دیگری را مسخر می‌سازد. تنوعاتی در هر دو و سایه‌هایی از تفاوت بین آنها وجود دارد. ما نمی‌توانیم بگوییم یکی دیگری را [مسخر می‌سازد] چیزی وجود دارد که دریدا آن را «فیصله ناپذیری» (Undecidability) می‌نامد. کارگران می‌توانند نهادهای مستقر طمع را با بازیابی مجدد مهارت‌شان، شکل دادن اتحادشان، و سهیم شدن در سودهای شان براندازند. آنچه مورد نیاز است مرکززدایی از طمع به منزله عنصر محوری است و، بدین ترتیب، فرا رفتن از تقابل دوگانه سرمایه و کار. سامان‌دهی مجدد وقتی رخ می‌دهد که سرمایه و کار نتواند «دیگری» را از قلمرو خودش محو سازد. همان‌طور که برارمن مشخص می‌سازد، هر یک شامل دیگری در درون خودش است. در دوگانگی سرمایه در مقابل کار، سرمایه (و قائم مقام‌اش مدیریت) به منزله «متخصص» ظاهر می‌شوند، در حالی که کار در حکم «احمق» و مآلاً «فاقد مهارت» تلقی می‌شود. «آقا» (He) بر فراز سلسله‌مراتب «می‌نشیند» و «خانم» (She) فرمان‌بردارانه در پایین می‌نشیند. بازسامان‌دهی کردن می‌باید به ورای سلسله‌مراتب در سازمان‌ها حرکت کند. شبکه موسوم به هوشمند، موقتی بودن، انعطاف، مدل‌های تمایز زوده سازمان الهام‌بخش این کار است. جنبشی برای دموکراتیزاسیون محل کار، مطلع ساختن کارگران و نیز آموختن چندین مهارت به کارگران وجود دارد. کار می‌باید بدل به تخصص شود. کسانی که به کار نزدیک‌تر هستند می‌باید به صورت تخصصی بدانند که چگونه تصمیم بگیرند چه انجام دهند. به عوض [دوگانه] سرمایه‌دار/ کارگر، هر یک خودهای چندگانه دارند. کارگر هم سرمایه‌دار است و هم کارکن.

آنچه خوانش و اسازنده من از مارکس انجام می‌دهد، فراتر رفتن از حکایت سرمایه‌داری استثمارکننده کار است. ما می‌توانیم نمونه‌های حاشیه‌ای بنگاه را در جایی بیابیم که تنوعاتی وجود دارد، حتی مخالف با حکایت غالب. عنصر طمع می‌تواند طبق این هم عمل کند. خرد حکایاتی در درون حکایت کلان سرمایه‌داری وجود دارد که روایت کلان را اسازی می‌کنند.

این مقاله ترجمه فصل اول کتاب زیر است:

Narrative Methods for Organizational & Communication Research. David M. Boje, Sage, 2001.

منابع

- Alvesson, Mats & Stanley Deetz. (1996) "Critical theory & Postmodernism approaches to organizational studies". In S.R. Clegg, C. Hardy & W.R. Nord (Eds.) pp. 191-217. *Handbook of Organization Studies*. London: Sage.
- Alvesson, Mats & Hugh Willmott (1996) *Making Sense of Management: A Critical Introduction*. London: Sage.
- Bauman, Zygmunt (1993) *Postmodern Ethics*. Oxford: Blackwell Publishers.
- Boje, David M. (2000a) "Postmodern Organization Science: Narrative Ethics, Tamara & the Binary Machine". Web document at <http://www.zianet.com/boje/tamara/papers/Boje-response-to-Weiss.html>
- Boje, D.M., Rosile, G., Dennehy, B. & Summers, D. (1997) "Restorying reengineering: Some deconstructions & postmodern alternatives". Accepted for publication in Special Issue on Throwaway Employees, *Journal of Communication Research*, 24 (6): 631-668.
- Braverman, Harry (1974) *Labor & Monopoly Capital: The Degradation of Work in the Twentieth Century*. New York: Monthly Review Press.
- Clair, Robin Patric (1998) *Organizing Silence: A World of Possibilities*. New York: State University of New York Press.
- Currie, Mark (1998) *Postmodern Narrative Theory*. New York: St. Martin's Press.
- Czarniawska, Barbara (1997) *Narrating the Organization: Dramas of Institutional Identity*. Chicago, IL: The University of Chicago Press.
- Czarniawska, Barbara (1998) *A Narrative Approach to Organization Studies*. Qualitative Research Methods Series Volume 43. Thousand Oaks, CA: Sage Publications, Inc.
- Derrida, Jacques (1994) *Specters of Marx, the state of the debt, the Work of Mourning, & the New Internationalism*, translated by Peggy Kamuf, London/ New York: Routledge.
- Derrida, Jacques (1999) "Hospitality, Justice & responsibility: A dialogue with Jacques Derrida". pp. 65-83 in Kearney, Richard & Mark Dooley, *Questioning Ethics: Contemporary Debates in Philosophy*. London/ New York: Routledge.
- Follett, Mary Parker (1941) *Dynamic Administration: The Collected Papers of Mary Parker Follett*. Metcalf, H.C. & Urwick, L. (eds.) New York: Harper & Bros.
- Foucault, M. (1979) *Discipline & Punish*. Translated From the 1977 French by Alan Sheridan. New York: Vintage Books (Random House).
- Kearney, Richard & Mark Dooley (1999) *Questioning Ethics: Contemporary Debates in Philosophy*, London/ New York: Routledge.

- Lucio, Martinez Miguel & Stewart, Paul (1997) "The paradox of contemporary labour process theory: the rediscovery of labour & the disappearance of collectivism". *Capital & Class*, 62: 49-77.
- Martin, Joanne (1990) "Deconstructing organizational taboos: The Suppression of gender conflict in organizations". *Organization Science*. 1 (4): 339-359.
- Marx, Karl (1848) *Manifesto of the Communist Party*. *Marx/Engels Selected Works*, Volume one, p. 98-137. Moscow, USSR: Progress Publishers, 1969 edition, Translated to English: Samuel Moore in cooperation with Fredrick Engel, 1888.
- Online Version: Marx/Engels Internet Archive (Marxists.org) 1987, 1999, 2000 Transcription/ Markup: Zodian and Brian Basgen <http://www.marxists.org/archive/marx/works/1840/comman/index.html>
- Mills, Albert J. & Tony Simmons (1995) *Reading Organization Theory: A Critical Approach*. Toronto, ON: Garamond Press.
- Mumby, Dennis K. (1987) "The political function of narrative in organizations". *Communication Monographs*, 54: 113-127.
- Powell, Jim (1997) *Derrida for Beginners*. New York: Writers & Readers Publishing, Inc.
- Weiss, Richard M. (2000) "What is Postmodernism, & What is its Potential for the analysis of organizations?" To appear in *Organization Science*.



شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني



شپوهنځي ګاونډي علوم او مطالعات فرېنجي
پرتال جامع علوم انساني